

تحول در مواجهه گفتمانی در جمهوری اسلامی ایران مواجهه پسا سیاسی، آنتاگونیستی، یا آگونیستیک

گیتی پورزکی^{*۱}

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۱۲/۱۸

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۳/۸

چکیده

هویت، تشخیص و مرزبندی‌های گفتمانی تنها در تمایز و تفاوت‌های گفتمانی است که شکل می‌گیرد. در واقع گفتمان‌های مختلف یک رابطه دوسویه با یکدیگر دارند. از سویی در تمایز و تخالف با یکدیگر تهدیدکننده یکدیگر هستند و از سوی دیگر تنها در تمایز و در غیریت‌سازی با یکدیگر است که متمایز می‌شوند؛ لذا هویت بخش یکدیگر هستند. در درون فراگفتمان جمهوری اسلامی ایران نیز از ابتدای انقلاب تا کنون گفتمان‌ها و خرده‌گفتمان‌های متعددی حضور داشته‌اند. هدف این پژوهش مواجهه این گفتمان‌ها با یکدیگر، سنخ‌شناسی مواجهات گفتمانی و بررسی تحولات در رقابت‌ها و مواجهات گفتمانی است. در این مسیر از روش گفتمانی «لاکلا و موفه» استفاده می‌شود. در سنخ‌شناسی نیز از نظریه موفه در مورد انواع مواجهات و رقابت‌های گفتمانی استفاده شده است. موفه انواع مواجهات را به سه نسخه پسا سیاسی، آگونیستیک و آنتاگونیستی تقسیم‌بندی می‌کند. یافته‌های مقاله نشان می‌دهد که در میان گفتمان‌های درون جمهوری اسلامی از دهه شصت تا کنون هر سه نوع مواجهه وجود داشته است که مواجهه پسا سیاسی در دهه ۶۰، مواجهه آگونیستیک در دهه ۷۰ و مواجهه آنتاگونیستی در دهه ۸۰ غلبه داشته است.

واژگان کلیدی: گفتمان، مواجهه گفتمانی، آگونیسم، آنتاگونیسم.

مقدمه

«شانتال موفه» در کتاب «امر سیاسی»، هویت‌ها و گفتمان‌های سیاسی را به مثابه هستی‌های ارتباطی تلقی می‌کند. رابطه‌ی بین‌گفتمانی یا رابطه بین «ما» و «آنها» که البته در فضا یا گفتمان سیاسی شکل گرفته باشد، مورد بررسی موفه قرار دارد. بنابراین رویکرد افراد، نهادها و گفتمان‌ها در تمایز با دیگر افراد، نهادها و گفتمان‌های دیگر است که صاحب موجودیت می‌شوند. به سخن دیگر در عین اینکه با کمک این غیریت‌سازی هویت خود را شکل می‌دهند، به این غیر یا دیگری نیاز وجودی دارند. بنابراین می‌توان گفت از «دیگری» گریز یا گزیری نیست. به بیان «سارتری» دیگری دوزخی است که نمی‌توان از آن گریخت. در میدان سیاست مقصود از «دیگری» افراد، احزاب و جریان‌ها، ایده‌ها، گفتمان‌ها و یا پارادایم‌های رقیب است. در همین راستا تمرکز و تاکید این پژوهش سنخ‌شناسی و بررسی چگونگی مواجهه با دیگری در درون میدان سیاست جمهوری اسلامی از دهه ۶۰ تا ابتدای دهه ۹۰ است.

در این دوره سی‌ساله نوع مواجهات، چالش‌ها و رقابت‌های گفتمان‌ها و خرده‌گفتمان‌ها در درون جمهوری اسلامی یکسان نبوده است. در برخی ادوار چالش‌ها و اختلافات با نوعی مصالحه، و یا پادرمیانی ریش‌سفیدانه ظرفیت حل شدن داشته‌اند و در زمانی دیگر به جدال‌های گفتمانی پرحاشیه تبدیل شده‌اند، به گونه‌ای که افراد و متفکران از گفتمان‌های متفاوت مجبور به هشدار دادن در مورد خطرساز بودن این جدال‌های نفس‌گیر شده‌اند. به شکلی که فضای سیاسی را با عناوینی چون، «خشونت سیاسی غیرمسلحانه، روابط تخریبی، اتهام و حذف» توصیف کرده‌اند. هرچند این فضا در فصول انتخاباتی بیشتر به چشم می‌آید اما محدود به آن نمانده و حتی گاه به سطح چالش‌های آشکار و پنهان بین قوای سه‌گانه کشیده شده است. از این حیث یک اجماع و توافق نظر همگانی حتی بین نخبگان سیاسی از هر جناح وجود دارد که آنچه در عمل رخ داده فضای سیاسی سالمی نیست. برخی معتقدند که فضای رقابت میان جناح‌های مختلف عملاً صلح ملی را به گروهان گرفته است (ذوالفقاری، ۱۳۹۷). دکتر محمدرضا تاجیک در دیباچه‌ای با عنوان «به بهانه مقدمه» بر کتاب «رقابت‌ها و چالش‌های سیاسی در ایران» امروز توصیف گویا و هرچند خشنی از اوضاع سیاسی ایران امروز ارائه کرده است:

«به راستی این روزها بر ما چه می‌گذرد؟ چگونه شده است که یکدیگر را «گرگ» هم تعریف کرده‌ایم و تدارک جنگ «خودی» علیه «خودی» را در اندیشه می‌پرورانیم؟ بر ما چه گذشته

است که «اشک‌ها»، «خون‌ها»، «عشق‌ها» و «معرفت‌ها»، را به یکباره فراموش کرده‌ایم و با «دیاه» نغرت به یکدیگر می‌نگریم؟ چه تحولی در ما حادث شده که این چنین مقهور و محصور قدرت و بازی‌های آن شده‌ایم و برای نیل بدان، هر وسیله‌ای را مباح پنداشته‌ایم؟ چه دگردیسی‌ای رخ داده است که ما به اصطلاح مشکل‌گشایان، به طور فزاینده‌ای در حال تبدیل شدن به جزئی از «مشکلات» جامعه خود گردیده‌ایم؟» (تاجیک، ۱۳۸۰: ۸-۹).

وجود چنین فضای سیاسی صرفاً تلقی یا تفسیر یک گروه سیاسی خاص نیست. بلکه همچنانکه اشاره کردیم، نوعی توافق عام بین همه گروه‌های سیاسی و همچنین فعالان سیاسی وجود دارد که فضای سیاسی حاکم بسیار تخصص‌آمیز است. عماد افروغ، یکی از چهره‌های فکری و فرهنگی اصول‌گرایی، معتقد است که:

«گروه‌ها هیچ شناختی از مرزهای تعیین‌کننده منافع و مصالح ملی کشور ندارند و بیشتر در گروه منافع صنفی، جناحی و گروهی خودشان هستند و حتی منافع گروهی، جناحی و صنفی خودشان را هم شفاف نکرده‌اند. آنها حتی فلسفه سیاسی و ایدئولوژی مدوونی ندارند بین مواضع سیاسی و فرهنگی شان یکپارچگی وجود ندارد و درکی از هویت، مصالح ملی، منافع ملی و امنیت ندارند.» (به نقل از گفتگو با کوشندگان سیاسی، ۱۳۸۰: ۴۵).

با توجه به اهمیت شناخت این وضعیت پرسش اصلی ما در این پژوهش این است که مواجهات گفتمانی درون جمهوری اسلامی ایران چه سنخ تحولاتی را پشت سر گذاشته است و هر یک از این انواع مواجهه چه ویژگی‌هایی داشته است؟

برای پاسخ به این پرسش و در فرضیه پژوهش، ما از نظریه موفه استفاده خواهیم کرد که در کتاب «امر سیاسی» خود به آن پرداخته است. بنابراین نظریه در رقابت‌های سیاسی درون گفتمانی در جمهوری اسلامی ایران مراحل پسا سیاسی در دهه ۶۰، تلاش برای آگونیسم در دوره کوتاهی از دهه ۷۰، و آنتاگونیسم در دهه ۸۰ تا اوایل دهه ۹۰ تجربه شده است. طی مباحث آتی به ویژگی‌ها و پیامدهای هر یک از این دوره‌ها خواهیم پرداخت.

الف - پیشینه پژوهش

به لحاظ پیشینه پژوهش، نزدیک‌ترین منابع در مورد موضوع مقاله می‌توان به چند مورد اشاره داشت:

کتاب «ائتلاف‌های سیاسی در جمهوری اسلامی» اثر ایمان حسین قزل ایاق که توسط مرکز اسناد

انقلاب اسلامی در سال ۹۱ چاپ شده است. نویسنده در کتاب خود به این نکته اشاره می‌کند که بررسی تحولات سیاسی-اجتماعی ایران پیش از انقلاب اسلامی و همچنین دوره جمهوری اسلامی به طور کلی نوعی ناپایداری همگرایی‌ها را در مناسبات و روابط میان نخبگان و کنشگران سیاسی نشان می‌دهد، که البته ماهیت، عوامل و نتایج آن‌ها با هم متفاوت است. آنگاه دوران پس از انقلاب به دوره‌هایی تقسیم بندی شده است. در ابتدار انقلاب نوعی اعتماد و ائتلاف میان گروه‌های اسلام‌گرا وجود داشته اما در دوره جنگ به تدریج شاهد شکل‌گیری احزاب و جمعیت‌های جدید هستیم. دهه سوم شفافیت مواضع و هویت‌یابی‌های گروه‌های سیاسی را شاهد هستیم. در کتاب قزل ایاق هرچند که به لحاظ دوره‌بندی‌ها شاهد شباهت‌هایی با تز اصلی این پژوهش هستیم، اما روش و پرسش به کل متفاوت است لذا دو مسیر و دو نظرگاه مختلف حاکم است.

کتاب دوم کتاب «قدرت، گفتمان و زبان» است که نوشته علی اصغر سلطانی است و نشر نی آن را در ۱۳۸۴ منتشر نموده است. این کتاب ضمن تشریح روش‌های گفتمانی کوشیده است که گفتمان‌های متفاوت در جمهوری اسلامی را ترسیم کند و دل‌های مرکزین و پیرامونی آنها را نشان دهد. اما این کتاب نتوانسته است به نحوه تغییر گفتمان‌ها اشاره کند. تفاوت دیگر این پژوهش با اثر علی اصغر سلطانی این است که مقاله حاضر به مواجهات گفتمانی می‌پردازد و به تحلیل هر گفتمان به شکل جداگانه اشاره ندارد.

مقاله «انتخابات، جناح‌های سیاسی و صلح پاراسیاسی در ایران، نمایندگان شکاف‌های سیاسی یا کارگزاران صلح»، نوشته وحید ذولفقاری نیز دوران پس از انقلاب را به چهار دوره تقسیم نموده است. ویژگی‌هایی که برای این چهار دوره لحاظ شده است؛ مشابه با ویژگی‌هایی مورد بررسی در مقاله حاضر است. اما این ویژگی‌ها صرفاً مواد خام هستند و پرسش، روش و مسیر مقاله حاضر متفاوت است؛ لذا به نتایج متفاوت نیز منجر می‌شود.

همچنین کتاب «جناح‌بندی‌های سیاسی در ایران امروز» نوشته حجت مرتجی نیز دوره‌ها و گفتمان‌های متفاوت در دوران جمهوری اسلامی را معرفی می‌کند. از سوی دیگر کتاب جناح‌های سیاسی در ایران از دهه ۶۰ تا دوم خرداد ۱۳۷۶ را مورد توجه قرار داده است. هرچند که هیچ کدام به لحاظ موضوع، روش و نیز پرسش‌ها شباهت با پژوهش حاضر ندارند.

ب- روش پژوهش

روش پژوهشی که برای پاسخ به پرسش پژوهش اتخاذ شده است؛ روش تحلیل گفتمان «لاکلا و

موفه» خواهد بود. در این روش پژوهشی، گفتمان‌های سیاسی از طیفی از مفاهیم تشکیل یافته‌اند که شامل: دال مرکزی، وقته‌ها، فضای گفتمان‌گونگی، مفصل‌بندی، هژمونی، غیریت و دیگری است (یورگنسن و فیلیپس ۱۳۸۹). در اینجا هدف تفصیل این روش پژوهشی نیست و مفروض این است که مخاطب با این روش آشنا است. لذا صرفاً به شکل خلاصه اشاره می‌شود که گفتمان در روش تحلیل گفتمان لاکلا و موفه شبیه به گفتمان از منظر «فوکو» است. در این تعریف گفتمان‌ها، صورت‌بندی‌های دانایی پارادایم‌گونه و کلی هستند، که صرفاً محدود به گفتارها و منابع زبانی گفتاری و نوشتاری نمی‌شوند؛ بلکه کلیتی هستند که سوژه‌های گفتمانی، گفتارها، سلايق و به‌طورکلی صورت‌بندی دانایی در درون آن تولید می‌شود. گفتمان‌ها در تمایز با سایر گفتمان‌ها هویت خود را شکل می‌دهند. هرگفتمان از نشانه‌ها یا دال‌هایی تشکیل می‌شود؛ این نشانه‌ها یا دال‌ها نماینده معانی هستند که افراد آن گفتمان از آن نشانه می‌فهمند. برای مثال افراد درون گفتمان کمونیستی از دال‌های «طبقه اجتماعی»، «کارگر» یا «عدالت» معنی خاصی را می‌فهمند که نسبت به گفتمان لیبرالیستی یا گفتمان دینی متفاوت است. حتی ممکن است در برخی گفتمان‌ها اصولاً این مفهوم وجود نداشته باشد. لذا هر گفتمان دال‌های خاص خود را داراست و معنای خاص خود را هم به آن دال می‌بخشد که از سایر گفتمان‌ها متفاوت است. یک یا دو دال مرکزی هسته اصلی هر گفتمان را شکل می‌دهند و سایر مفاهیم گفتمانی در ارتباط با آن و به عنوان وقته‌های پیرامونی حول آن مفصل‌بندی می‌شوند. اکنون با فرض این‌که خواننده محترم نسبت به این نظریه تحلیل گفتمانی آشنایی دارد، از ورود بیشتر پرهیز می‌کنیم (رک: یورگنسن و فیلیپس، ۱۳۸۹ و قجری و نظری، ۱۳۹۲).

پ- مبانی نظری: سنخ‌شناسی مواجهه گفتمانی از منظر نظریه موفه

چنان‌چه گفته شد گفتمان‌های متفاوت معانی و مفاهیم خاص خود را مفصل‌بندی می‌کنند که با معانی سایر گفتمان‌ها متفاوت است. جدال‌ها و رقابت‌های گفتمانی در ارتباط با این معانی شکل می‌گیرد. برای مثال جدال بر سر معنای «آزادی»، یا «نظارت» در گفتمان‌های مختلف و تلاش برای هژمون کردن تفسیر و روایت خود از آن مفهوم و دال منجر به تصادمات و رقابت‌های جدی گفتمانی می‌شود.

منازعه گفتمانی به نظر موفه امری بدیهی است. موفه بر این باور است که رابطه‌های گفتمانی فضای سیاسی خالی از منازعه و رقابت نیست؛ به سخن دیگر منازعه و رقابت جزء ذاتی سیاست است و هر نوع کوششی برای خالی کردن فضای سیاسی از رقابت و منازعه در واقع کوشش برای از

بین بردن امر سیاسی است. بنابراین مسئله کوشش برای برای از بین بردن منازعه نیست؛ بلکه مسئله این است که در گام اول اصل منازعه را به عنوان جوهره امر سیاسی به رسمیت بشناسیم آنگاه به مدیریت و فرمول‌بندی این منازعه در ساحت اجتماع و سیاست بپردازیم. شانتال موفه در کتاب خود با عنوان «امر سیاسی» سیاست را به مثابه یک رابطه تلقی کرده و سه نوع رابطه را بین خود و دیگری مشخص کرده است:

۱. رابطه پسا سیاسی ۲. رابطه آنتاگونیستی و ۳. رابطه آگونیستی.

۱. **رابطه پسا سیاسی:** رابطه پساسیاسی اساساً در پارادایم لیبرال قرار می‌گیرد و تلاش می‌کند تا از طریق دیالوگ منازعه را از سیاست حذف کند. دو رویکرد در این نوع نگاه وجود دارد. در دیدگاه نخست که می‌توان آن را دیدگاه ابزارگرایانه نامید، سیاست محل برقراری سازش بین نیروهای متعارض مختلف جامعه می‌باشد. افراد به مثابه موجودات عقلانی دیده می‌شوند که انگیزه آن‌ها به حداکثر رساندن منافع خودشان است و در جهان سیاسی به شیوه بازاری عمل می‌کنند. این مدل سیاست از طریق منطق اقتصادی درک می‌شود. دیدگاه دوم که می‌توان آن را دیدگاه رایزنانه^۱ نامید، در واکنش به دیدگاه ابزارگرایانه مطرح شده و هدفش ایجاد ارتباطی بین اخلاق و سیاست است. مدافعان این مدل تلاش می‌کنند تا عقلانیت ارتباطی را جایگزین عقلانیت ابزاری کنند. آنها مباحثه سیاسی را به عنوان میدان خاص کاربرد اخلاق می‌بینند و معتقدند که از طریق بحث آزاد در قلمرو سیاست می‌توان به اجماع اخلاقی عقلانی دست یافت. در این مدل سیاست نه از طریق اقتصاد بلکه از طریق اخلاقیات درک می‌شود. «هابرماس» و «گیدنز» از جمله متفکران این رویکرد هستند.

شانتال موفه به نوع دیدگاه نقد جدی وارد می‌کند و رابطه پساسیاسی را رابطه‌ای غیرسیاسی می‌داند. رابطه‌ای که حتی اگر در ساحت سیاسی اعمال شود منجر به دردهای جدی برای جامعه خواهد شد. به نظر شانتال موفه یکی از مسائل ناشی از انکار رابطه خود و دیگری و نقش مؤثر آن در شکل دادن به هویت سیاسی، اخلاقی شدن سیاست است. البته نه به این معنا که سیاست نباید اخلاقی باشد، بلکه به این معنا که که رقبای سیاسی با اتکا و به بهانه قواعد اخلاقی مورد ادعای خود با «دیگری» برخورد می‌کنند. منظور این است که در صورت بازشدن پای معیارهای اخلاق در سیاست، تقابل بین گفتمانی به جای این که بر مبانی سیاسی استوار باشد بر اساس مقولات اخلاقی خیر در مقابل شر ساخته می‌شود.

۲. **رابطه سیاسی آنتاگونیستی:** در این نوع رابطه منازعه‌ای بی‌امان میان دو طرف درمی‌گیرد و امر سیاسی به امری سراسر منازعه‌ای مبدل می‌شود. یکی از کسانی که بر این باور بود که سیاست امری سراسر منازعه خصمانه است، «کارل اشمیت» بود. از نظر اشمیت برای اینکه رابطه ما - آنها به رابطه‌ای سیاسی تبدیل شود، باید به شکل رابطه دوست - دشمن درآید. به نظر موفه آنتاگونیسم هم میان خود و دیگری رابطه‌ای سراسر اخلاقی برقرار می‌کند. در آنتاگونیسم اخلاقی خود، دیگری را شری تلقی می‌کند که باید نابود شود و به جای آن خود را سراسر خیر اخلاقی می‌بیند. این رابطه آنتاگونیستی سرشار از تک‌گویی و خشونت بی‌حد و حصر است. لذا افرادی همچون هابرماس برای گریز از این خشونت کوشیده‌اند که کل منازعه میان خود و دیگری را از بین ببرند و به دنبال نوعی تفاهم ارتباطی باشند.

۳. **رابطه سیاسی آگونیستی:** به نظر موفه نمی‌توان از رابطه خود و دیگری یا ما - آنها فرار کرد و این دو سویه‌گری بخشی از ماهیت وجودی و هستی‌شناختی انسان است. به نظر وی به جای انکار آنتاگونیسم باید به دنبال شیوه جدیدی از رابطه گشت؛ این وضعیت آنتاگونیستی را رام و مدیریت کند. بنابراین این سؤال مطرح می‌شود که چه شکلی از رابطه می‌تواند این منازعه را اهل‌ی کند. موفه در پاسخ بیان می‌کند که آگونیسم با مفهوم پساسیاسی لیبرالیستی از سویی و دیدگاه بنیادگرایانه اشمیتی از سوی دیگر متفاوت است. به طوری که در رابطه آگونیستی نمی‌توان به مخالفانی که خود را به عنوان دشمن تلقی می‌کنند؛ دست یافت. همچنین دست یافتن به رقبایی نیز که در گفت‌وگو با آنها بتوان به وحدت، صلح و تفاهمی متداوم دست یافت؛ غیرممکن است. بنابراین؛ باید پذیرفت که دیگری می‌تواند مخالفی باشد که حتی با گفت‌وگو و مذاکرات عقلانی در محیطی برابر و غیر مخدوش نمی‌توان با او - آنها به توافق رسید. آنها مخالفانی هستند که شاید هرگز تبدیل به دوستان یا حتی رقبای نشوند و زمینه مشترکی هم بین آنها یافت نشود. با این وجود مشروعیت مخالفان و مخالفت به رسمیت شناخته می‌شود. به طوری که آنها در بنیادها نیز مخالف هستند و به عنوان دشمن تلقی نمی‌شوند.

مسئله مهم در رابطه خود و دیگری آگونیستیک، مساله پیکربندی روابط قدرت است. منازعه، بین پروژه‌های هژمونیک مخالفی است که منازعه‌شان هرگز به شکل عقلانی حل نمی‌شود. بُعد خصومت‌آمیز و آنتاگونیسم همواره وجود دارد و این یک رویارویی واقعی است. بسیاری از نظریه‌پردازان لیبرال یا افراد و نخبه‌هایی که نگران وحدت و یا صلح هستند از به رسمیت شناختن بُعد خصومت‌آمیز و آنتاگونیستی سیاست و نقشی که عواطف در شکل‌گیری هویت‌های سیاسی ایفا می‌-

کنند؛ خودداری می‌کنند و آن را مخاطره‌آمیز می‌دانند. ولی از درک این نکته غافلند که رویارویی آگونیستی در رقابت‌های سیاسی نه تنها دموکراسی را به خطر نمی‌اندازد؛ بلکه شرط وجودی آن است. در حالی که انکار یا تابوکردن مخالفت و منازعه، نه تنها شرایط را برای ایجاد گونه اجماعی و بالغی از اجتماع ایجاد نکرده است؛ بلکه گاه نتیجه معکوسی داشته است و به سمت و سوگیری‌های واگرایانه جدی انجامیده است. در واقع هنگامی که مخالفان نه براساس مفاهیم سیاسی؛ بلکه بر مبنای مفاهیم اخلاقی تعریف می‌شوند، آنها را نمی‌توان به عنوان مخالف تعریف کرد بلکه دشمن تلقی می‌شوند. با شرور نامیدن آنها هیچ مباحثه آگونیستی ممکن نیست؛ آنها باید نابود شوند. به علاوه از آن جا که آنها اغلب به عنوان نوعی بیمار اخلاقی مورد توجه قرار می‌گیرند، نمی‌توان حتی در خصوص تبیین ظهور و موفقیت‌شان سعی و جهد کرد (موفه، ۱۳۹۱).

هدف این مقاله با استفاده از چارچوب نظری فوق در گام نخست؛ بررسی این موضوع است که رقابت‌ها و منازعات سیاسی در جمهوری اسلامی از کدام مدل فوق (پساسیاسی، آگونیسم و یا آنتاگونیسم) پیروی کرده است و در گام دوم؛ ارزیابی این امر که کدام یک از مدل‌های فوق می‌تواند الگوی مناسبی برای رقابت‌های سیاسی در ایران باشد؟

ت- مختصات جدال‌های گفتمانی در جمهوری اسلامی ایران

هم‌چنان که در بخش روش پژوهش به آن اشاره کردیم، گفتمان‌ها کلیت‌هایی عام هستند که صورتبندی دانایی سوژه‌ها و ساختارهای درون گفتمانی را تعیین می‌کنند. بدیهی است که تشکیل گفتمان‌ها امری آنی و مبتنی بر افراد خاص نیست. در ضمن گفتمان موضع سیاسی نخبگان و فعالان سیاسی نیز نیست. با این معنا می‌توان تاریخ معاصر ایران پس از مشروطه را به سه گفتمان اصلی تقسیم بندی کرد: گفتمان تجددخواه، گفتمان سنت‌گرا و گفتمان معطوف به ترکیب. این سه گفتمان پس از مواجهه دو حیطه تمدنی ایران و غرب بوجود آمدند و در تاریخ معاصر ایران در کنار یکدیگر وجود داشتند. گفتمان تجددخواه در اوایل مشروطه و توسط مشروطه‌طلبان دنبال می‌شد و پس از آن برخی از وجوه آن در غالب دو حکومت پهلوی عینیت پیدا کرد. گفتمان سنت‌گرایی در تمایز با گفتمان فوق تعریف می‌شد و به مخالفت با اصول مدرنیته و مبادی تجدد با بنیان‌های مذهبی و سنتی جامعه تمرکز داشت. گفتمان معطوف به ترکیب گفتمانی است که ضمن آنکه نمی‌خواهد تمام ابزار فرهنگی و تمدنی غرب را تحت لوای مدرنیته بپذیرد، در تلاش است که ضمن حفظ اصول و مبادی سنت و فرهنگ خودی به ترکیبی متناسب و همخوان از سنت و معاصریت دست یابد. گفتمان سوم

طیف‌های متنوعی از احیایگران دینی تا روشنفکری دینی را شامل می‌شد و سرانجام در قامت نظام جمهوری اسلامی عینیت و تجسد پیدا کرده است. نظامی که کوشیده تا معاصریت را تحت عنوان جمهوریت، و سنت و فرهنگ را تحت عنوان اسلامیت با یکدیگر ترکیب کند. این گفتمان خود را در غیریت با دو گفتمان پیشین تعریف می‌کند. غیر و دیگری این گفتمان همان دو گفتمان تجددخواه و سنت‌گرا می‌باشد و دال‌های خود را در تمایز با دال‌های گفتمانی آنها شکل می‌دهد. اکنون می‌خواهیم بدانیم که درون این گفتمان چند سنخ مواجهه گفتمانی وجود داشته است:

۱- دهه ۶۰: دهه جنگ در بیرون، صلح در درون

۱-۱- فضای استعاری و مواجهه پساسیاسی

پس از تب و تاب اولیه انقلاب که مرحله گذر از گفتمان پادشاهی به گفتمان جمهوری اسلامی بود، داستان دهه ۶۰ شمسی، و وجوه پیچیده و چند لایه آن آغاز گشت. سه خصوصیت دهه ۶۰ را به دورانی خاص تبدیل می‌کند: ویژگی نخست این دهه رخدادی است که سایه بلندش به اعتباری بر کل تاریخ ایران پس از خود گسترانیده است جنگ عراق علیه ایران است. ویژگی دوم فضای استعاری، آرمانی و ایدئولوژیک دهه ۶۰ است که آکنده از نمادهای انقلابی و حماسی است، و سومین عامل شخصیت کاریزماتیک امام خمینی است که به عنوان رهبر انقلاب به عنوان سمبل وحدت پذیرفته شده بودند. در این موارد کمی بیشتر توضیح می‌دهیم:

جنگ هشت‌ساله اقتضانات سیاسی خاص خودش را به همراه آورد؛ در شرایط جنگی جامعه ایران در حالت بسیج عمومی قرار گرفت و ایدئولوژی مقاومت در برابر تجاوز خارجی آنقدر قوی بود تا مردم را در حول خود گردآورد. نیروهای سیاسی انقلابی بعد از چند سال اولیه که از صحنه مبارزه و درگیری با گروه‌های رقیب سیاسی خارج شدند، از وضعیت منسجمی برخوردار شدند؛ در شرایط جنگی، هر چند اختلاف‌های سیاسی حداقلی وجود داشت، اما نیروهای سیاسی از تشدید آنها خودداری می‌کردند. در این دوره ایدئولوژی انقلاب اسلامی با تاکید بر تقویت سمبل مشترک و توده‌ای و فراقومی و فراطبقاتی، کوشید تا تمایزات و هویت‌های قومی، زبانی، طبقاتی و اجتماعی را تضعیف کند و با هویت اسلامی به همسان‌سازی جمعیت بپردازد که در این ارتباط تاکید بر مفاهیمی همچون برادری، انقلابی، اخوت اسلامی و تعلق به امت واحده تلاشی در این راستا بود (فوزی، ۱۳۸۴، ۹۸). گفتمان‌ها دال‌های خود را در تعارض با گفتمان‌های بیرون از نظام معنا می‌کردند و نه

خرده‌گفتمان‌های درونی. جدای از اختلاف نظرهای شناختی و اداری که در خصوص برخی از مسائل فقهی مانند مالکیت یا تصاحب اموال مصادره‌ای و غیره وجود داشت، شاید بزرگترین انشقاق سیاسی بین کارگزاران و نخبگان سیاسی را بتوان تشکیل مجمع روحانیون مبارز از دل جامعه روحانیت مبارز دانست. ذکر این نکته جالب است که وحدت‌گرایی اوایل انقلاب میان نیروهای انقلابی اسلامی آن‌قدر زیاد بود که این نیروها ترجیح می‌دادند تا در مقابل نیروهای غیرخودی در حزب جمهوری اسلامی متحد شوند. اما در سال ۱۳۶۷ بین دو بخش از نخبگان سیاسی روحانی در جامعه روحانیت مبارز چنان شکاف بزرگی شکل گرفت، که بخشی از نخبگان و کارگزاران سیاسی ناراضی مانند مهدی کروبی و موسوی خوئینی‌ها ترجیح دادند تا تشکل جدیدی را شکل دهند که با عنوان «مجمع روحانیون مبارز» نام‌گذاری شد.

بدون تردید بخش عمده‌ای از فضای سیاسی دهه شصت تحت تاثیر هژمونی و همچنین شخصیت کاریزماتیک امام خمینی(ره) قرار داشت که از طریق توصیه و اندرز صرف هم می‌توانست اختلافات سیاسی را حل و فصل کنند و یا نیروهای سیاسی را متحد نگه دارد. مهدوی کنی در خاطرات خود عنوان می‌دارد:

«خدمت امام شرفیاب شدم و قبل از اینکه نامه را تقدیم کنم، شفاهی عرض کردم که ما نمی‌دانستیم که بعد از ۶۰ سال طلبگی و مبارزه در راه اسلام و انقلاب، آمریکایی شده‌ایم، ولی حالا فهمیدیم که ما با مهر تایید جناب عالی، آمریکایی از آب درآمده‌ایم و شما اتهام آمریکایی بودن ما را تایید می‌فرمایید. گفتم اگر واقعا جناب عالی به عنوان امام و رهبر ما، ما را آمریکایی می‌دانید، قاعده‌اش این است که ما را از صفحه‌ی وجود محو بفرمایید... قاعده‌اش این است که دستور فرمایید ما را داخل دریاچه‌ی ساوه بریزند و در جامعه روحانیت را ببندند و کرکره‌اش را پایین بکشند» (کنی، ۱۳۸۵، ۳۳۳-۳۳۲).

متن فوق هر چند به جهت نفی ادعای آمریکایی بودن جریان گفته و نگاشته شده است؛ اما به شکل واضحی گواه میزان نفوذ رهبر سیاسی بر کنش و رفتار سیاسی نخبگان و کارگزاران سیاسی وقت دارد. امام(ره) با این استدلال که در اسلام باب اجتهاد باز است، اختلاف‌های آنها را اصولی نمی‌دانستند و طی نامه‌ای اعلام کردند که انتقاد سازده باعث رشد جامعه می‌شود (صحیفه امام، جلد ۲۱، ۱۷۷)؛ حتی به گفته «منتجب‌نیا» به تشکل روحانیون مبارز برای تاسیس کمک مالی کردند (روزنامه خرداد، ۲۱ آذر سال ۱۳۷۷، ص ۳ و ۴). همین رویکرد را می‌توان در کنش‌های گروه‌های مقابل یافت. روحانیون ناراضی در جامعه روحانیت مبارز، برای تشکیل یک گروه سیاسی تازه ابتدا با

رهبر خود مشورت کرده و بعد از اعلام نظر ایشان، دست به تشکیل «مجمع روحانیون مبارز» زدند: «ما تلاش کردیم که مواضع خودمان را با سایر علما و روحانیون در مسائل مختلف همسان سازیم، ولی بعلت فشار آن آقایان، خواهان تشکیل تشکل جدید هستیم» (ظریفی نیا ۱۳۷۸، ۷۰). لذا تشکیل یا عدم تشکیل جناح‌ها و گفتمان‌ها تحت تاثیر نقش محورین امام (ره) بود. ایشان داور نهایی و مرجع تصمیم‌گیری در حوزه حل مسائل اساسی در جامعه و حکومت بودند (فوزی، ۱۳۸۴، ۹۵).

۱-۲- مواجهه گفتمانی از نوع پسا سیاسی در دهه ۶۰

با توجه به آنچه که گفته شد، گفتمان‌ها و خرده‌گفتمان‌های درون نظام در دهه ۶۰، مفاهیم و دال‌های خود را، در غیریت و تمایز با گفتمان‌های خارج از نظام (همچون نظام سرمایه‌داری و استکبار جهانی، طاغوت، گفتمان پادشاهی، گفتمان مجاهدین خلق و صدام) مفصل‌بندی می‌کردند؛ اما مواجهه با گفتمان‌های درونی بیشتر از نوع پسا سیاسی و خواست وحدت‌طلبی و پرهیز از تشدید اختلافات بود. تجاوز بیرونی با محوریت صدام و عراق مجال را از غیریت‌سازی‌ها داخلی می‌گرفت. حمایت کشورهای غربی از عراق نیز آنها را در مقام دیگری‌های گفتمانی قرار می‌داد و گفتمان‌ها و خرده-گفتمان‌های داخلی جمهوری اسلامی بر همین اساس دال‌های استکبارستیزی، صدورانقلاب، ایدئولوژی انقلابی، و اسلام سیاسی و اسلام‌گرایی را برای تمایز‌سازی و تشخیص‌سازی نسبت به آنان، به خود مفصل‌بندی کرده بود. لذا غیره‌های بیرونی عامل اساسی بودند و گفتمان‌های داخلی در تمایز با آنها خود را تعریف می‌کردند نه در تمایز با جریان‌های داخلی؛ برای مثال جمله جناح چپ یا راست که به هرحال در آن برهه از زمان وجود داشتند بیشتر در حد مواضع سیاسی و جریان‌های منحصر به نخبگان باقی ماندند و کمتر به گفتمان‌های پهن دامنه تبدیل شده بودند.

به سخن دیگر؛ نوع رابطه میان کارگزاران و نخبگان سیاسی در این دوره که می‌توان تحت عنوان جناح چپ و راست آنها را دسته‌بندی کرد در مواجهه با یکدیگر قابلیت گفتمان شدن نداشتند و صرفاً در حد مواضع سیاسی و عقیدتی یا جریان‌های سیاسی و حزبی باقی ماندند؛ اما در مواجهه با غیر بیرونی یک گفتمان بودند که دال‌ها و معانی خاص و متفاوت خود را تولید کرده است. لذا فضای سیاسی به نوع اول از دسته‌بندی موفه، یعنی وضعیت پسا سیاسی نزدیک است. در این نوع مواجهه وجود گفتمان‌های دیگر، اختلاف و اعتراض، رقابت و تعارض می‌تواند غیر ضروری و حتی زیان‌بار پنداشته می‌شود. هراس از شکست وحدت، و تمایل به حل و رفع تمامی اختلافات، سازگاری و یا رسیدن به توافق، خواست جامعه‌ای آرمانی را به ذهن متبادر می‌سازد که از نظر موفه پسا سیاسی و به

تعبیری خارج از دنیای سیاست واقعی است.

۲- مختصات اجتماعی دهه ۷۰: شیفت گفتمانی در داخل و تلاش برای مواجهه آگونیستیک

دهه ۱۳۷۰ از حیث فضای گفتمانی، سیاسی و اجتماعی تفاوت‌های اساسی با دهه قبل از خود داشت. در این دهه شاهد تغییرهای عمده‌ای کرده بود. جمهوری اسلامی کاملاً تثبیت شده بود و خطر بازگشت گفتمان پادشاهی از بین رفته بود، امام خمینی (ره) در گذشته بود؛ جنگ تمام شده بود، و عصر استعاری و ایدئولوژیک دهه ۶۰ به عصر سازندگی تبدیل شده بود. بنابراین مؤلفه‌های وحدت-بخش تضعیف شده بود. شاید بتوان گفت که دوران یکپارچگی ایدئولوژیک از نوع پس‌سیاسی ناشی از انقلاب جای خود را به نگاه نوستالژیک به گذشته نه‌چندان دور داده و طلیعه تحزب و تقویت جامعه‌مدنی قابل مشاهده بود. به لحاظ ساختاری بافت اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی تغییر می‌یافت و اقشاری جدید با خواسته‌هایی متفاوت شکل می‌گرفتند. جمعیت جوان رشد قابل توجهی پیدا کرده بود. تیراژ کتاب و مطبوعات افزایش یافته بود، طبقه تحصیل کرده رشد پیدا کرده بود و با گسترش کمی و کیفی دانشگاه‌ها تغییر ذائقه و اندیشه و سلیقه اجتماعی و فرهنگی در اقصا نقاط جامعه قابل مشاهده بود (ربیعی، ۱۳۷۶ و قبادی، ۱۳۸۰).

بنابراین می‌توان گفت که گفتمان تجاوز (صدام، مجاهدین خلق و حامیان غربی-عربی صدام) و نظام پادشاهی به دهه قبل تعلق داشت. صحنه رقابت‌ها و غیریت‌های گفتمانی تغییر یافته بود. لذا مفصل‌بندی‌های دال‌های گفتمان‌های درونی نیز، کم‌کم و بتدریج بازسازی، مرمت و بازاندیشی می‌شدند.

به سخن دیگر، عصر سازندگی عصری بود که گفتمان‌ها به یک شیفت گفتمانی دست یازیدند؛ زیرا که با کاهش خطر استقلال ارضی و تثبیت نظام، مواجهه از بیرون به درون انتقال می‌یافت. جناح چپ و راست دهه شصت اکنون دیگر منحصر به جریان‌های سیاسی و محدود به نخبگان و کارگزاران سیاسی نبودند؛ بلکه هر کدام تبدیل به گفتمانی پهن دامنه شدند که نیروهای اجتماعی کلانی را نمایندگی می‌کردند و صورت‌بندی دانایی و فلسفه و اندیشه سیاسی و سبک‌زندگی و سلیقه‌ای را نمایندگی می‌کردند. این گفتمان‌ها با توجه به تغییر و جابجایی گفتمان‌های رقیب، در مسیر یک شیفت گفتمانی برای بازتعریفی جدید از خود قرار گرفتند؛ لذا هر کدام از دو جناح چپ و راست در رقابت با یکدیگر و در جهت ایجاد تمایز نسبت به یکدیگر، دست به مفصل‌بندی دال‌های جدیدی زدند. جناح چپ با توجه به تغییر در گفتمان‌های رقیب، به یک شیفت گفتمانی جدی دست یازید و

برخی از دال‌های خود را به کل تغییر داد. برای مثال استکبارستیزی به استبداد ستیزی و خواست آزادی، مبارزه با امپریالیسم به گفتگوی تمدن‌ها، صدور انقلاب، طاغوت‌ستیزی یا عدالت جهانی به تساهل و تسامح، آزادی، جامعه مدنی، مردم و انتخاب شیفت پیدا کرد و به تدریج با نام گفتمان اصلاح‌طلبی شناخته شد.

جناح راست نیز در تمایز با این گفتمان جدید چپ که بتدریج شکل می‌گرفت دال‌های ولایت، پایبندی به اصول و ارزش‌ها، اسلام انقلابی را به خود مفصل‌بندی نمود و رویکرد مبارزه با نظام سلطه به رهبری آمریکا را برای خود حفظ نمود. به عبارت دیگر پیامد تغییر در دیگری، تغییر در خود بود. حال می‌خواهیم بدانیم که دو گفتمان که در ۱۳۷۶ کاملاً شکل گرفته بودند؛ چه نوع مواجهه‌ای با یکدیگر داشتند.

انتخابات دوم خرداد ۱۳۷۶ یا به تعبیر برخی از تحلیل‌گران، «جنبش دوم خرداد» محصول تحولات ژرفی است که در زمینه اجتماعی و همچنین سیاسی و فرهنگی رخ داده بود که تاکنون پژوهش‌های زیادی هم در این خصوص صورت گرفته است ربیعی، ۱۳۸۰ و همچنین جلالی‌پور و مرودشتی، ۱۳۷۸). با مطالعه این پژوهش‌ها می‌توان مشخصات خاص دهه ۷۰ را که آن را متفاوت از دهه ۶۰ می‌کند به شکل زیر ارزیابی کرد:

از جمله مهمترین خصوصیات این دهه بازگشت امر سیاسی است؛ چنانچه پیشتر نیز اشاره شد نمی‌توان انکار کرد که سپهر سیاست بیش از آنکه محل وحدت و مفاهمه باشد، محل رقابت و تکتیر است. هرچند که وحدت نسبی و یکپارچگی نخبگان سیاسی در دهه ۶۰ امری بود که در دهه‌های آتی همواره مورد ارجاع قرار گرفت؛ اما علم سیاست معاصر به ما گوشزد می‌کند که خاصیت سیاست بر تمایز و تفاوت بنا شده است؛ وحدت‌ها و ائتلاف‌ها استثنا و تمایزها و تقابلات رویه هستند. علم سیاست به طور کلی در حول دو رویکرد سامان یافته است. رویکرد نخست؛ واقعیت سیاست را رسیدن به توافق و نوعی وحدت فراگیر تلقی می‌کند و از این رو وظیفه علم سیاست و مدیریت سیاسی را رسیدن به اجماع و وفاق فراگیر تعریف می‌کند. در مقابل رویکرد دوم؛ بر مفهوم منازعه به مثابه جوهره سیاست تاکید می‌کند؛ بر اساس این دیدگاه کنش سیاسی عبارت است از تخصیص ارزشهای مادی و معنوی، و فی‌نفسه در خصوص این تخصیص و توزیع، منازعه شکل می‌گیرد و ماده اصلی تداوم امر سیاسی، همین منازعه است. این رویکرد متاخر، به مرور زمان و به مدد شواهد تجربی اثبات‌کننده، غالب شده است و علم سیاست در حول آن بازتعریف و بازتفسیر شده است. از

این رو در علم سیاست، اصل منازعه پذیرفته شده است. مساله مهم، مدیریت منازعه است. مساله این است که چطور از اصل منازعه می‌توان برای افزایش ظرفیت سیاسی برای پاسخگویی به مشکلات تخصیص ارزش‌ها استفاده کرد. اساساً رقابت در درون نظام‌های سیاسی بدون دسته‌بندی‌های سیاسی بی‌معناست. رقابت در جایی معنا پیدا می‌کند که دیدگاه و گرایش‌های سیاسی گوناگونی سربرآورده‌اند و به رقابت با یکدیگر می‌پردازند.

واقعیت این است که جمهوری اسلامی هم از این امر مستثنی نبوده است. ایران در مسیر حرکت خودش تاکنون از یک نظام مبتنی بر دو گروه و جناح سیاسی، به نظام مبتنی بر دسته‌بندی‌ها و گروه‌های سیاسی متکثر تبدیل شده است. از اواخر دهه ۱۳۶۰ این سو، حوادث و رخداد‌های در صحنه سیاسی عملی رخ داده است که باعث شکل‌گیری مواضع گوناگونی شده است. اهم این رخدادها عبارتند از (مرتجی، ۱۳۷۹: ۴۲۳-۵): قبول قطعنامه و تغییر اولویت‌های کشور؛ شکل‌گیری اولیه جناح مشهور به کارگزاران سازندگی؛ اصلاح قانون اساسی؛ عزل قائم مقام رهبری؛ رحلت امام خمینی؛ خبرگان و گزینش رهبری جدید؛ کابینه مشهور به سازندگی به ریاست هاشمی رفسنجانی؛ خصوصی سازی؛ مسأله نظارت استصوابی؛ تعارضات فرهنگی؛ ظهور و برآمدن روشنفکران دینی؛ جان گرفتن دوباره جریان ملی - مذهبی؛ تنش زدایی و به ویژه رابطه با امریکا؛ و درگیری‌های جدی در انتخابات دوم خرداد و پروژه اصلاحات سیاسی خاتمی. تمامی این اتفاقات پتانسیل ایجاد و تعمیق تعارضات را در خود داشت؛ با این وجود در خصوص وجود تقابلات و منازعات سیاسی در ایران عملاً سه دیدگاه متفاوت بوجود آمد:

۲-۱- تئوری منازعه سیاسی به مثابه گناه

به اعتقاد برخی اساساً در درون نظام جمهوری اسلامی ایران جناح‌بندی وجود ندارد و یا نباید وجود داشته باشد. استدلال این گروه آن است که اگر تفاوت‌هایی هم وجود دارد، چندان مهم و اساسی نیستند. از نظر آنها بحث درباره جناح‌بندی ساخته‌ی «خارجی»‌ها است. برای مثال یکی از اعضاء جامعه روحانیت مبارز تهران، سیدرضا اکرمی، معتقد است که: «من تعریف‌های موجود در قابل دستجاتی چون چپ، راست، سستی و مدرن را قبول ندارم برای من خط امام، پیرو خط امام، پیرو خط ولایت فقیه، حافظ استقلال تمامیت ارضی معنی دارد... دو تعریف بیشتر وجود ندارد پیروی از خط امام و سازندگی و نقطه مقابل آن» (مرتجی، ۱۳۷۹: ۴۲۵). این نوع نگاه نوعی نگاه پساسیاسی و اصولاً اخلاقی به سیاست دارد. قائلان به آن دل‌نگران وحدت و هژمونی گفتمانی هستند. با این

وجود بر اساس نظریه موفه، پیامد این نگاه می‌تواند چیزی کاملاً متفاوت باشد. انکار مخالف یا مخالفت‌ها موجب از بین رفتن آنها نمی‌شود، بلکه موجب می‌شود مخالف به مثابه «خصم» و «نیروی شر» تعبیر شده و هر نوع مخالفتی انحراف و حتی گناه غیرقابل پذیرش قلمداد شود؛ لذا تحمل نشده و مستوجب تنبیه سخت و ریشه کنی پنداشته شود. به نظر می‌رسد که نشانه‌های رابطه با دیگری از نوع آنتاگونیسم رقابتی در این نوع تعبیر قابل مشاهده است.

۲-۲- تئوری «منازعه سازی‌های» مصنوعی

گروه دیگری هستند که همانند گروه فوق معتقدند که در جمهوری اسلامی جناح‌بندی مهم و جدی‌ای وجود ندارد اما استدلال آنها متفاوت است و عنوان می‌دارند که جناح‌بندی‌ها ساخته حکومت است. پیروان این دیدگاه معتقدند که نظام این تلقی را به وجود آورده است که در داخل حکومت، جناح‌های متفاوت و حتی مخالف وجود دارد که میان آنها بحث و گفتگو واقعی سیاسی در جریان است. به باور این گروه جناح‌های سیاسی در ایران همه از یک جنس و خاصیت هستند و فقط این حالت روحی و ذهنی را به وجود آورده و تلقین می‌کنند تا مردم خیال کنند از آزادی نسبی در جامعه برخوردارند. این دیدگاه از سوی برخی گروه‌های اپوزسیون خارجی، مخالفان نظام جمهوری اسلامی، براندازان و به خصوص هواداران سلطنت مطرح می‌شود. این گروه نیز «خود» را در تقابل خصمانه با گفتمان مقابل (گفتمان مقابل در این‌جا جمهوری اسلامی است)، قرار می‌دهد و مواجهه شکل آنتاگونیسمی به خود می‌گیرد. با انکار منازعات یا مصنوعی و جعلی خواندن آنها در واقع «دیگری» را مستوجب حذف و براندازی می‌شمارند. این‌گونه حتی می‌توانند با گزینه جنگ خارجی نیز که به بهای بسیار سنگین برای کلیت ایران تمام شود، موافق باشند. در دی ماه ۹۵ بخشی از اپوزسیون خارج از نظام از دولت آمریکا طی نامه‌هایی درخواست تشدید تحریم بر ایران و یا حتی جنگ را از دولت ترامپ داشتند.

۲-۳- تئوری مشروعیت منازعه و تلاش برای آگونیسم

دسته سوم کسانی هستند که معتقدند جناح‌بندی‌ها و مخالفت‌ها واقعیت سیاست است. این دیدگاه که با عنوان جریان اصلاحات نیز شناخته شده است، به لحاظ تئوریک در بُعد خارجی نظریه گفتگوی تمدن‌ها و در بعد داخلی ایده جامعه مدنی را دنبال می‌کند. به لحاظ مواجهات و منازعات گفتمانی می‌توان گفت که این جریان در تئوری خواهان مواجهه از نوع آگونیستیک می‌باشد که ضمن شناخت

و پذیرش تفاوت‌ها و حتی تضادها، پذیرش بازی سیاسی و رقابت‌های جدی در چارچوب قانون را دنبال می‌کرد. این دیدگاه که در دوره اصلاحات توانست قدرت اجرایی را بدست آورد، انقلاب اسلامی را انقلاب دموکراتیکی می‌دانست که دین و آزادی را با هم توأم کرده است. خاتمی در سخنرانی اوایل دوران ریاست جمهوری خویش، جامعه‌ای را به تصویر کشید که سرشار از سلیقه‌ها و گرایش‌های گوناگون است. جامعه‌ای که در آنها نه تنها نشانی از حاکمیت مطلق اکثریت و حذف نادیده انگاشتن اقلیت نیست بلکه مقدس شدن هر سلیقه‌ای می‌تواند آسیب‌زا باشد. باید اختلاف سلیقه‌ها را پذیرفت؛ چرا که هر کدام از ما سلیق خاص خودمان را داریم که این خود باعث تکامل می‌شود و قدرت شعور و درک و انتخاب و داوری مردم را که صاحبان اصلی جامعه هستند بالا می‌برد. آنچه مهم است این است که در عین اینکه سلیق بیان می‌شود کسی مدعی نشود که فلان سلیقه و فلان نظر عین اسلام و عین انقلاب است و در نتیجه تمام صاحب‌نظران دیگر خارج از نظام تلقی شوند و نظام از نظر امنیت و از نظر ساختار و دوام و استحکام آسیب ببیند (۱۳۷۷/۲/۲۸ سخنرانی در سمینار ائمه جمعه و جماعات کشور).

کتاب‌های متفاوتی در جهت شناخت جناح‌بندی‌های سیاسی و سنخ‌شناسی آنها در این دهه نگاشته شد؛ لذا به نظر می‌رسد در دهه ۷۰ بتدریج گفتمانی شکل گرفت که کوشید ضمن پذیرش «دیگری»، مواجه متفاوتی با آن را سامان‌بندی کند. نوع پیکربندی رابطه بین خود و دیگری نشان‌دهنده کوشش برای رسیدن به نوعی آگونیسم بود. لذا حول دال مرکزین این گفتمان که دال «مردم‌سالاری دینی» بود، دال‌های تساهل و تسامح، گفت‌وگوی تمدن‌ها، جامعه مدنی، آزادی و توسعه سیاسی مفصل‌بندی شد. اما در واقعیت، این تئوری طیفی بلند و رنگارنگ را شامل شد که در یک سوی طیف خوش‌بینانه براین باور بود که می‌توان از طریق گفت‌وگوهای غیرمخدوش هابرماسی تضادها و تنازعات سیاسی را به مفاهیم تبدیل کرد، این نوع نگرش حتی به مواجهه پساسیاسی نیز نزدیک می‌شد.

با این وجود با قرار گرفتن ایران در محور شرارت، ایده گفت‌وگوی تمدن‌ها و با افزایش تنش‌ها و بحران‌ها در جامعه مدنی این دیدگاه خوش‌بینانه با تردیدهای فراوان مواجه شد. از سوی دیگر در سر دیگر طیف با افراط در مفصل‌بندی دال‌های جدید، موجب ازجاکنندگی‌های دالی و لذا شکاف درونی گفتمان اصلاحات شدند. دال مرکزی گفتمان اصلاحات مردم‌سالاری دینی بود؛ اما طیف افراطی گفتمان اصلاحات سعی در مفصل‌بندی دال‌هایی را به گفتمان اصلاحات داشتند که با این دال

مرکزی در سازگاری نبود و این خود به تضعیف گفتمان می‌انجامید. از سوی دیگر با افزایش سطح منازعات و تقابلات گفتمانی با گفتمان‌های دیگر به‌ویژه گفتمان قدرتمند اصول‌گرایی می‌انجامید. سطح بالای منازعات گفتمانی دال تساهل و تسامح و مواجهه آگونیستیک را با چالش مواجه می‌کرد. لذا این فرایند که چندین سال پیش از انتخابات ۱۳۷۶ شروع شده بود کوتاه بود و نهادینه نشد. بلکه به سمت افراط و تفریط‌هایی کشیده شد. اواخر دهه هفتاد مخصوصاً با وقوع قتل‌های زنجیره‌ای نظام سیاسی ایران وارد مرحله تازه‌ای شد که با استفاده از مفهوم موفه می‌توان آن را دوره آنتاگونیسم یا تخصم نامید که به آن اشاره خواهد شد.

۳- دهه ۱۳۸۰: سیاست‌ورزی به سبک جنگ

دولت اصلاحات در همان سالهای اولیه با چالش‌های اساسی مواجه شد که مهمترین آنها قتل‌های زنجیره‌ای بود که می‌توان آن را به مثابه نقطه عطف و تمثیلی از رابطه آنتاگونیسمی با دیگری مورد بررسی قرار داد. بعد از این حادثه و حوادث بعدی تا انتخابات سال ۱۳۸۴ شاهد یک روند صعودی از گذار از آگونیسم به سمت وضعیت آنتاگونیستی هستیم. بعد از چهار سال منازعه بازهم شدیدتر میان دولت احمدی نژاد با گروه‌های اصلاح طلب، در انتخابات سال ۱۳۸۸ رخداد سیاسی بزرگی به وقوع پیوست که تأثیراتش تاکنون نه تنها بر جان و روان گروه‌های سیاسی بلکه حتی بر جان و روان نظام سیاسی باقی مانده است. بررسی این دوره طولانی از حیث جامعه‌شناسی سیاسی و همچنین علوم-سیاسی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است و لازم است که کارهای تحقیقاتی گسترده‌ای در این خصوص صورت گیرد. در اینجا مجال پرداختن به تمامی جزئیات این حوادث نیست و صرفاً به بررسی نوع مواجهه خود با دیگری در میان جناح‌های سیاسی ایران خواهیم پرداخت.

استدلال ما در اینجا این است که فضای سیاسی ایران از اواخر دهه هفتاد تا اوایل ۹۰ در وضعیت آنتاگونیستی یا تخصم قرار گرفته است که پیامدهای سیاسی و حتی فرهنگی خاصی را به دنبال داشته است. در این راستا اگر قتل‌های زنجیره‌ای را کنار بگذاریم می‌توانیم به جهت نمونه تجربی، بر رخداد‌های انتخابات ریاست جمهوری در سال‌های ۱۳۸۴ و ۱۳۸۸ تمرکز کنیم. کنش‌ها و کردارهای سیاسی-گفتمانی در این دو انتخابات به وضوح شواهدی حاکی از شکل‌گیری سیاست‌ورزی آنتاگونیستی در اختیار ما خواهد گذاشت.

۳-۱- دهه ۸۰ و آنتاگونیسم پیش‌رونده

بدون تردید انتخابات سال ۱۳۸۴ را می‌توان حادثه بزرگی در تاریخ تحولات سیاسی در جمهوری اسلامی ایران دانست (کلانتری، ۱۳۸۴ و رضوانی، ۱۳۸۶)؛ که محصول بیش از یک دهه تحول در شکل‌گیری نیروهای سیاسی جدید بود؛ از دل نیروهای راست با گرایش محافظه‌کارتر، نیروهای تازه و جوانی بیرون آمده بودند که گرایش‌های راست داشتند ولی نه تنها محافظه‌کار نبودند بلکه رادیکال‌تر و سیاسی‌تر هم بودند. این نیروهای سیاسی که در ابتدا در تشکل‌هایی مانند انصار حزب الله سازمان یافته بودند در دوره اصلاحات به مثابه نیروهای مقاومت در برابر گرایش‌های اصلاح‌طلبانه سازمان یافتند و به مرور زمان توانستند در بخش‌هایی از نظام جمهوری اسلامی حضور یابند. حوادث یک ماه انتخابات سال ۱۳۸۴ محصول تحول در یک دهه تحول در برخی از گروه‌ها و گفتمان‌های سیاسی بود.

مشخصه اصلی این انتخابات برآمدن نیروی سیاسی بود که اگرچه از حمایت همه‌جانبه نیروهای مشهور به اصول‌گرا برخوردار بود؛ اما فراتر از آنها می‌رفت. نیروهای سیاسی اصول‌گرا در فقدان افرادی که بتوانند با چهره‌های اصلی در جناح اصلاح طلب رقابت کنند؛ تن به نیروی ناشناخته‌ای دادند که در گفتارهای سیاسی خود ابایی از آن نداشت که نشان دهد برای «جنگ» و مبارزه آمده است. این مبارزات همان مبارزه با اشرافی‌گری (که نماد و دال آن را آیت الله هاشمی رفسنجانی معرفی کرد) و مبارزه با نظام سلطه جهانی بود.

مناظرات او در تلویزیون را باید نقطه عطفی در تاریخ تحولات منازعات سیاسی در جمهوری اسلامی ایران دانست. او بخش‌های بزرگی از نظام و همچنین چهره‌های مهمی چون هاشمی رفسنجانی و جریان اصلاحات را مستقیماً نقد کرد و آنها را به اشرافی‌گری و دورشدن از شعارهای اصلی انقلاب متهم کرد. مبارزات انتخاباتی او صحنه‌ای را می‌آراست که گویی دو نیروی خیر و شر در مقابل یکدیگر قرار گرفته‌اند. انتخابات سال ۱۳۸۴ آنتاگونیسم به معنای واقعی بود.

احمدی‌نژاد با ورود به مبارزات انتخاباتی و سپس پیروزی در انتخابات سال ۱۳۸۴ چند محصول فرعی سیاسی را وارد فضای سیاسی جمهوری اسلامی کرد. نخست؛ با نوعی ساختارشکنی در حیطه رقابت‌ها و مواجهات گفتمانی در درون جمهوری اسلامی نوعی ادبیات‌خشن و عریان‌مقابله‌جویی را وارد فضا و ادبیات مواجهات گفتمانی کرد. دوم؛ آن‌که احمدی‌نژاد به شیوه‌ای نوظهور با وارد کردن اتهامات اخلاقی، اقتصادی و مالی به نخبگان طراز اول از چارچوب‌های عرفی- اخلاقی تعیین شده

قبلی فراتر رفت و از اخلاق برای تسویه حساب سیاسی با رقیب سود برد که این امر در میان نیروهای سیاسی خودی در جمهوری اسلامی، کم نظیر بود و زمینه را برای تخاصم در فضای سیاسی فراهم کرد. وی در این مسیر کوشید تا با استفاده از دال‌هایی چون اشرافی‌گری، گروه‌های مافیایی، باندهای همیشگی قدرت و ثروت و جریان‌های استحاله‌یافته، گفتمان اصلاحات و جریان سازندگی را با از جاکندگی دالی مواجه کند و دالهای آن گفتمان‌ها را بی‌اعتبار سازد و همزمان خود را جریانی متفاوت و از نوع «جریان سوم» معرفی نماید.

نکته دیگر آنکه احمدی‌نژاد موضوع رقابت‌های سیاسی را به کل تغییر داد. او معجزه‌ای بود که انقلاب اسلامی را از آسمان به زمین فروآورد و شعارهای ایدئولوژیک، ارزشی و دینی نظام را به شعارهای زمینی و این‌جهانی فروکاست و صحبت از سفره و پول نفت را به میان آورد. هر چند او بعدها سعی کرد از طریق مبارزه با نظام سلطه و استعمار جهانی و یا مبارزه با هولوکاست نوعی روح معنوی را هم در شعارهای خود بدمد اما خواست‌های او از بنیاد زمینی و این‌جهانی بود و نظام جمهوری اسلامی را خواسته یا ناخواسته وارد مرحله تازه‌ای کرد. آن زمان بود که یارانه به مهمترین مکانیسم رابطه میان مردم و دولت تبدیل شد و مصداق دولت خوب، دولت یارانه‌ای شد.

۳-۲- آنتاگونیسم در رسانه و خیابان

حوادث و رخدادهای انتخاباتی سال ۱۳۸۸ از جمله مناظرات مشهور تلویزیونی تا اعتراضات خیابانی بعد از انتخابات را می‌توان مهم‌ترین رخدادهای سیاسی بعد از انقلاب از حیث تحول در روابط سیاسی و در نوع مواجهات گفتمانی در ایران دانست. البته تا رسیدن به این مرحله قریب به چهار سال منازعه و مبارزه میان گروه‌های اصول‌گرا و اصلاح طلب جریان داشت و این حوادث را باید تنها در تداوم و استمرار آن مبارزات و تنازعات درک کرد.

مناظرات تلویزیونی یک‌بار دیگر مرزها و خطوط قرمز نهادینه‌شده در رقابت‌های درونی جمهوری اسلامی را جابه‌جا کرد. مناظرات انتخاباتی در چنان فضای آنتاگونیستی انجام شد که فضای سیاسی را به دو قطب خیر و شر مبدل کرد. این آنتاگونیسم رسانه‌ای، سرانجام به شکل عینی و عملی به خیابان‌های تهران و سایر شهرها سرریز شد. در روزهای منتهی به روز انتخابات، خیابان‌ها به تسخیر حامیان کاندیداها درآمده بود، که با حرارت و تعصب برای کاندیدای مورد حمایت خود تبلیغ می‌کردند و به حامیان کاندیدای رقیب چنگ و دندان نشان می‌دادند. وضعیتی ناپایدار که هرآن احتمال ایجاد هرنوع تنش و بحران وجود داشت. بدیهی بود که زمانی که رقیب را دشمن تصور کنیم، یک روز پس از

انتخابات نمی‌توان به یک‌باره دوست شمرد یا حداقل به رقیب سیاسی فروکاست. وقایع و حوادث بعد از انتخابات که منجر به اعتراضات و اغتشاشات خیابانی شد و همچنین زد و خوردهایی که صورت گرفت و نزدیک به نه ماه ادامه داشت و حتی به کشته شدن طرفین نیز انجامید، نشانگر همین ادعاست. برخی جریان‌های حامی احمدی‌نژاد (حسینیان، ۱۳۹۰ و میرباقری، ۱۳۹۲) به این رخدادها وجه دینی دادند و با استفاده از تحولات تاریخ صدر اسلام سعی کردند که این اعتراضات را جنگ حق و باطل بنامند و رقیبان خود را دشمنان وابسته به آمریکا معرفی کردند. فتنه‌گران به انواع مختلف رهبران فتنه، ساکتین فتنه و ساده‌لوحان تقسیم شدند. سرانجام دو تن از رقبای اصلی در حصر قرار گرفتند و از التهابات خیابانی کاسته شد.

در مقابل، نیروهای اصلاح طلب نیز این اعتراضات را حق خود دانستند و نهادهای قانونی را در مداخله و قضاوت بی‌طرف نمی‌دانستند و همچنان بر اعتراض خود با شعار «رای من را پس بده» پافشاری می‌کردند. آنها انتخابات را نپذیرفتند و بر الغای آن تاکید می‌کردند. رقبایشان نیز گروه مخالف خود را «کاسبان فتنه» و سپس «کاسبان حصر» نامیدند.

اما این تنها ابتدای داستان بود، غیریت‌سازی دولت محمود احمدی‌نژاد صرفاً با گفتمان اصلاحات و سازندگی نبود؛ بلکه دولت و جریان نزدیک به وی در یک روند تدریجی و پیش‌رونده کوشیدند با مفصل‌بندی دال‌های جدید تمایز خود را با بدنه اصولگرایی که نوعی وامدار آن نیز بودند نشان دهند. در این مسیر کوشیدند با دال‌هایی همچون ایرانیت، ملت‌گرایی، پیشرفت و مدیریت جهانی زنجیره هم‌ارزی متفاوتی را بوجود آورند و با ایجاد غیریت از بدنه اصول‌گرایانه خود استقلال یابند. نکته مهم این‌که گفتمان‌ها متفاوت از مواضع سیاسی هستند. نمی‌توان با اتخاذ چند موضع سیاسی که احتمالاً در تضاد با یکدیگر نیز قرار دارند به تشکیل یک گفتمان دست یازید. چنان‌که بیان شد گفتمان‌ها هستی‌هایی کلان هستند که صورت‌بندی دانایی، وجوه ادراکی و ساختاری و کارگزاری و نیروها و بدنه اجتماعی وسیعی را شامل می‌شوند و به لحاظ زمانی نیاز به طول زمان برای رسوب‌یافتگی دارند. به همین علت به نظر می‌رسد که رویکردهای احمدی‌نژاد در فقدان این عوامل نتوانست به سمت گفتمانی شدن حرکت کند.

در مجموع آنچه که در این اعتراضات با هر عنوانی که آن را بنامیم صورت گرفت حاکی از تحول عمیق‌تری در روابط میان گروه‌ها و جناح‌های سیاسی بود که آن را در این‌جا آنتاگونیسم نامیده می‌شود.

۴- دهه ۹۰ و مدلول‌های در تعلیق

پیروزی حسن روحانی در انتخابات سال ۱۳۹۲ با فراخوانی دال اعتدال، تلاشی برای گذار از مواجهات آنتاگونیستی به نظر می‌رسید. روحانی کوشید که نوعی رابطه آگونیستیک را در داخل و خارج برقرار کند. تصویب برجام در دوره این امید را فراهم آورده بود که بتواند مواجهات گفتمانی در داخل را نیز به سمت اعتدال پیش ببرد. امیدی که عقیم ماند. رقابت‌های انتخاباتی سنگین به سبک به یادگار مانده از پیش، از همان ابتدا آتش‌های زیر خاکستر را مقابل چشم همگان به نمایش گذاشت. از سوی دیگر در دوره دوم ریاست جمهوری حسن روحانی با پیروزی ترامپ و به محاق رفتن برجام و بازگشت تحریم‌ها، هویت‌های سیاسی و دال و مدلول‌های گفتمانی با نوعی سردرگمی مواجه شده است. قضاوت در خصوص این دوره که هنوز در جریان است، نیازمند گذر بیشتر زمان است.

اکنون در دوره‌ای قرار گرفته‌ایم که هریک از جریان‌های سیاسی در حال بازتعریف مدلول‌های خود و مفصل بندی‌های جدید است. خط مرزهای گفتمانی خود - دیگری‌ها و ما - آنها در حال تغییر به نظر می‌رسند. زمانی که مرزهای هویتی خود بیش از همیشه سیال و مبهم باشد، دو نتیجه در پی خواهد داشت: نخست اینکه؛ کنش‌های گفتمانی و سوژه‌های گفتمانی از آزادی بیشتری برخوردارند و می‌توانند به دال‌های «شناور» یا «خالی» که در فضای گفتمان‌گونگی وجود دارد فکر کنند و حتی از آن‌ها برای مفصل بندی به خود و ایجاد «وقته»های گفتمانی جدید استفاده کنند. این امر اگر به شکل مناسبی انجام شود به ترمیم گفتمانی و احیای آن منجر می‌شود. دوم اینکه؛ چون گفتمان‌ها در حال بازتعریف خود هستند؛ مواجهات گفتمانی نیز در نوعی سیالیت قرار می‌گیرد. ممکن است انعطاف‌های گفتمانی بیشتری احساس شود، و یا بالعکس در جهت ایجاد تمایز و هویت‌یابی دست به مواجهات صریح‌تر و سازش‌ناپذیرتری بزند؛ لذا مواجهات گفتمانی حتی در موضوعات خرد و جزئی نیز به تقابل بنیادی و هویتی منجر شود و امکان انتخاب و تصمیم‌گیری نهایی دشوار شده یا به خصومت و آنتاگونیسم منجر شود.

در مسیر این گذار گفتمانی در جریان اصلاح‌طلب، پرسش‌های جدی در مورد ادامه ائتلاف با اعتدال یا گسست و فرارفتن از آن در جریان است. مباحثات و دال و مدلول‌سازی‌ها میان افراد تاثیرگذار آنها از جمله عباس عبدی، سعید حجاریان، علیرضا علوی‌تبار و تاج‌زاده در جریان است. در مورد چگونگی استراتژی و تاکتیک‌ها سردرگمی وجود دارد و در مورد رهبری جریان پاسخ یکدستی وجود ندارد. لذا پرسش در مورد چیستی و چگونگی اصلاح‌طلبی به مباحثه و نزاع‌های درون گفتمانی

و حتی چالش‌های ساختاری، حزبی انجامیده است.

از سوی دیگر، جناح اصول‌گرا ضمن اینکه با تردیدهایی در مورد «جمنا» و انتخاب چهره‌های گفتمانی خود روبه‌روست؛ در تکاپوی بازتعریف خود به شکلی روزآمدتر است. عدم موفقیت در چند انتخاب متوالی برخی از چهره‌های منتفذ را به سمت بازسازی هویتی/مدلولی سوق داده است. در زمان انتخابات برخی از کاندیداهای جناح راست در راستای این تعلیق مدلولی از برخی از دال‌های گفتمان اصلاحات همچون «آزادی رسانه» و «آزادی مخالف» و یا «تحمل» مخالف استفاده می‌کردند. متفکران جناح راست بر لزوم بازتعریف خود و فصل‌بندی‌های جدید اشاره داشته‌اند.

از سوی دیگر جریان «اعتدال» دست به‌گریبان از دست رفتن برجام و بازگشت تحریم‌ها فرصتی برای بازتعریف «خود» ندارد و در نوعی بی‌هویتی سیال و عملگرایی شتابزده به سمت جناحین در کش و قوس است؛ لذا صحنه اجتماعی شاهد گفتمان‌هایی است که در ترمیم، بازسازی، تغییر و فصل‌بندی دالی - مدلولی هستند و برای تحلیل‌های دقیق‌تر نیاز به صبوری است.

نتیجه‌گیری

با توجه به آنچه گفته شد در پاسخ به پرسش پژوهش می‌توان به دو نکته اشاره داشت. نخست؛ پیکربندی مواجهات گفتمانی در فضای سیاسی جمهوری اسلامی ایرانی دوره‌های متفاوتی را طی کرده است و هر سه نوع رابطه پساسیاسی وحدت ایدئولوژیک در دهه اول انقلاب، رابطه آگونیستی در دوره کوتاهی از دهه ۷۰ و آنتاگونیسم در دهه ۸۰ و سرانجام دوره تعلیق و بازتعریف دهه ۹۰ در آن وجود داشته است.

نکته دوم؛ نتایج بررسی نشان می‌دهد که دوره ادغام یا وحدت ایدئولوژیک دوره‌ای پساسیاسی و لذا استثنا و کم دوام است. دوره‌ای است که رقابت، منازعه و تضاد انکار شده و نادیده انگاشته می‌شود. اما تمایزات گفتمانی دیر یا زود و خواه و ناخواه ظهور خواهند کرد؛ بنابراین باید قواعد رابطه با دیگری را استفاده کرد.

دوره‌های آنتاگونیسمی بر مبنای رابطه‌ی خصمانه با دیگری بنا می‌شود و پیکربندی رابطه با دیگری به دو صورت تغییر دیگری و یا حذف و سرکوب آن شکل می‌گیرد. با توجه به شرایط خاص ایران این وضعیت می‌تواند بسیار خطرناک باشد. وجود شکاف‌های فعال قومیتی، طبقاتی، جنسی و سنی از سویی، و شرایط بحرانی در سیاست خارجی از سوی دیگر ادامه وضعیت آنتاگونیسم می‌تواند به خطرهای امنیتی جدی برای موجودیت و انسجام ارضی کشور منجر شود. حذف و سرکوب

منازعات گفتمانی را از بین نمی‌برد بلکه صرفاً راه‌های کنترل شده مواجهه با آنها را از بین می‌برد. رابطه تعلیقی خود - دیگری که به تعبیر ما از نیمه دوم دهه ۹۰ حاکم است نیز نمی‌تواند ادامه داشته باشد. هویت‌های جدید شکل خواهند گرفت و مرزهای گفتمانی باثبات‌تر خواهند شد. لذا به نظر می‌رسد که کارآمدترین رابطه با دیگری می‌تواند شکل آگونیستی رابطه باشد. در این نوع مواجهه ضمن پذیرش منازعه و واقعیت وجود گفتمان‌های متفاوت پذیرفته می‌شود که نیازی نیست حتماً با مذاکره به درک مشترک رسید و یا به فهم کاملی از یکدیگر دست یافت یا به حقانیت یک طرف معترف شد. در مقابل ممکن است در پایان یک مذاکره هنوز مبادی و بنیادهای ما متفاوت باقی بماند. منازعه و تمایز جزء ذاتی سیاست است. اما این مخالفت بعد اخلاقی نخواهد گرفت. لذا دلیلی برای گناهکار بودن دیگری، منحرف بودن او و یا شریر بودن او نیست؛ در ضمن نیازی نیست که به شکل کامل حذف، طرد، سرکوب و یا نادیده انگاشته شود. به نظر می‌رسد ایجاد فضایی برای این نوع رابطه با دیگری درون گفتمانی و حتی برون‌گفتمانی بیش از این که یک توصیه اخلاقی باشد یک ضرورت امنیتی است.

منابع

الف - منابع فارسی

- تاجیک، محمدرضا (۱۳۸۰)، تجربه رقابت سیاسی در میان ما ایرانیان، تهران: تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- جلابی پور، حمید رضا و عبدالرحیم مرودشتی (۱۳۷۸)، نگاهی جامعه شناختی به جنبش مدنی ایران ۱۳۷۶ - ۱۳۷۸، تهران: انتشارات کویر.
- حسینیان، روح‌الله (۱۳۹۱)، نظریه فتنه، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- خاتمی ۱۳۷۷/۲/۲۸ سخنرانی در سمینار ائمه جمعه و جماعات کشور.
- ذوالفقاری، وحید (۱۳۹۷)، «انتخابات، جناح‌های سیاسی و صلح پاراسیاسی در ایران»، فصلنامه مطالعات راهبردی سیاست‌گذاری عمومی، دوره X شماره XX.
- ربیعی، علی (۱۳۸۰)، جامعه‌شناسی تحولات ارزشی: نگاهی به رفتارشناسی رای دهندگان در دوم خرداد ۱۳۷۶، تهران: فرهنگ و اندیشه.

- رضوانی محسن (۱۳۸۶)، «تحلیل رفتار انتخاباتی، انتخابات نهم ریاست جمهوری»، فصلنامه معرفت، سال شانزدهم، شماره ۱۲۳.
- منتجب نیا رسول، ۱۳۷۷/۹/۲۱، "مصاحبه با رسول منتجب نیا سخنگوی مجمع روحانیون مبارز"، روزنامه خرداد.
- ظریفی نیا حمید رضا (۱۳۸۰)، کالبد شکافی جناحهای سیاسی در ایران: ۱۳۵۸، تهران: انتشارات آزادی اندیشه.
- فوزی یحیی (۱۳۸۴)، تحولات سیاسی اجتماعی بعد از انقلاب اسلامی در ایران، موسسه چاپ و نشر عروج.
- قبادی ناصر، ۱۳۸۰، تحلیل پدیده دوم خرداد ۷۶ در قالب تئوری انقلاب جانسون، پایان نامه کارشناسی ارشد علوم سیاسی دانشکده علوم اقتصادی و سیاسی دانشگاه شهید بهشتی.
- قجری حسینعلی و جواد نظری (۱۳۹۲)، کاربرد تحلیل گفتمان، تهران: انتشارات جامعه شناسان.
- کلانتری صمد (۱۳۸۴)، «انتخابات شگفت انگیز و گیج کننده»، ماهنامه اطلاعات اقتصادی و سیاسی، شماره ۲۱۳-۲۱۴.
- گفتگو با کوشندگان سیاسی (۱۳۸۰)، تهران: سازمان چاپ و انتشارات فرهنگ اسلامی.
- مرتجی، حجت (۱۳۷۸)، جناح های سیاسی در ایران امروز، تهران: انتشارات نقش و نگار.
- موفه شانتال، امر سیاسی، ۱۳۹۱، ترجمه منصور انصاری، تهران: انتشارات رخداد نو.
- مهدوی کنی (۱۳۸۵)، خاطرات آیت الله مهدوی کنی، تدوین غلامرضا خواجه سروی، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- میرباقری، محمدمهدی (۱۳۹۲)، کالبدشکافی فرهنگی فتنه ۸۸، تهران: موسسه کتاب فردا و انتشارات فجرولایت.
- ماریان، یورگنسن، لوئیز فیلیپس (۱۳۸۹)، تحلیل گفتمان، ترجمه هادی جلیلی، تهران: نشر نی.